

قطعه‌هایی از رایبندرانات تاگور^۱

❖ جهان

برای عاشقش

پرده‌ی عظمت از چهره برمی‌دارد

کوچک می‌شود

مثل یک ترانه

مثل یک بوسه‌ی جاودانه.

❖ یک بار به خواب دیدیم

بیگانه‌ایم.

بیدار می‌شویم،

که ببینیم عزیزان همیم.

❖ هستی آن چه به چشمت نمی‌آید

چیزی که می‌بینی سایه‌ی توست.

❖ سایه

با روبنده‌ای به چهره کشیده

روشنارا

پنهانی و به خاکساری

با قدم‌های آهسته عشق

دنبال می‌کند.

^۱ از کتاب «ماه نو و مرغان آواره»، ترجمه ع. پاشایی، نشر ثالث، ۱۳۸۹.

❖ ای استاد

آرزوهای من ابله‌اند
که میان ترانه‌های تو هیاهو می‌کنند
اما بگذار که من سراپا گوش باشم.

❖ نمی‌توانم بهترین را انتخاب کنم.

بهترین مرا انتخاب می‌کند.

❖ ای زیبا

خودت را در عشق ببین
نه در چاپلوسی آینه.

❖ برای خدا بامدادهایش

شگفتی‌های نو آند.

❖ درخت‌ها

مثل آرزوی زمین
روی نوک پنجه پا ایستاده‌اند
تا به آسمان نگاه کنند.

❖ روزم به پایان رسیده

و من به قایقی می‌مانم

به ساحل کشیده

به موسیقی رقص مدّ

گوش می‌کند.

❖ به ما زندگی بخشیدند

و ما

با بخشیدنش آن را می‌یابیم.

❖ برای بارِ دُمِ طاووس

افسوس می‌خورد گنجشک.

❖ آواز جاودان چنین می‌خواند:

«هرگز از لحظه‌ها نترس.»

❖ کامل

برای عشقِ ناکامل

خود را به زیبایی می‌آراید.

❖ خدا

از سرزمین‌های بزرگ

خسته می‌شود.

اما از گل‌های کوچک، هرگز.

❖ غلط نمی‌تواند به شکست تن دهد

اما درست می‌تواند.

❖ جهان را

غلط می‌خوانیم و

می‌گوییم:

ما را می‌فریبد.

❖ هر کودکی
با این پیام
به جهان می آید
که خدا
هنوز
از انسان نومید نیست.

❖ آن که می خواهد خوبی کند
به دروازه می کوبد
و آن که عشق می ورزد
دروازه را باز می بیند.

❖ در مرگ
بسیار
یک می شود
و در زندگی
یک بسیار می گردد.

❖ - «ای میوه!
از من چه قدر دوری؟»
- «ای گل!
من در دل تو پنهانم.»

❖ زاد و مرگ برگها
چرخش های تند گردبادند
که دایره های پهن ترش
آهسته
در میان ستاره ها
می گردند.